

عصر را بوقت ادناهای سپاهان علیه السلام در حق تعالی و در حالت که
اسیان با چنان ده پی پر باشند تیر دعا بهدف احیت رسید اصل این



اسیان لذتی یعنی خوبی آرائ صد ایستاده در صفت و شناخت سپ
که جگونه باشد شناخت اسما و دن جهن کفته اند که ایستاده در جهان
یک نیک پایه بهترین رجایی کمیست اول آنکه فراخ روی دویز و هوی

و فراغ شیانی و فراغ سینه و فراغ گتفت کوئاہ بست د استخوان د دم
کوئاہ د دم فراغ و سکم فراغ سیرن د سیاه شیم د سیاه نور سیاه
و سیاه دم د سیاه سم نعمت که ججاج بن یوسف مابین الفواید
که اسی هر روزی پرور چنگ نجات من حوش کش او جواب داد
که محمد مزبان که باور و پیدار است از راضیان و انساد ایران
پن فن است از دپرس محمد مزبان را فرمود کفت آنکه برای
چنگ خواهی ایست بگذشت باشد آنکه مرخدار را خواهی چنگ و آنکه
اسپ را خواهی شکی و آنکه برپنده و مرخدار را خواهی اسپ ایشان
آنکه سکه را خواهی اسپ پور باشد و آنکه پیدار را خواهی اسپ سمنه
باشد و آنکه راه رخت را خواهی اسپ ملکون باشد و آنکه حکان رخواهی
آنکه سر زنگ بگذشت باشند آنکه پرچم را سپان ایست بگذشت باشند

پیغمبر می که شیر با هنر
اکراپ سکنک پی نسائی کم
بزمی همچه موافق احادیث باشد این ایضاً فی بہای
بسیار مبارک و مستوده در هر عکس که باشد اهل الحکم خواهد

لصویر سعید ایضاً تمام سعید باشد



سواره و رزبر و ریاض طیب ایضاً در صفت و دوستی را
دو هم را که سیاه که تیازی آریان او هم کوئید مند دانست

کوئید و چشیدن شکی نویسندر نمک دیگونه ای سیاه باید سور
 باد و و سیاه باید نمک کوبل باشد اس جافور در مدهه از طم
 سی جون سوا د دیده سور سایه دنیزی از سور حسنه بقی رنگ
 شان که همه بیرونها موافق امداده باشند تصور و این که تمام هنرها باید



آن ایست بتو مبارک است و اگر این ایست بر کوش حسنه هم خال
 افتد آنرا غیر مبارک و نمک سوارا و در حرث ای ای تعلیمی مردم

و اگر این اسپ حال سعید بر سکم باشد حسب آن مالک فرستاد
 باشد و اگر حال سعید بر عدها ه است اقصد خوشی دراحت دهد اگر اینجا ل
 کردن اسپ واقع شود حسب آن مالدار دو نفر کرد و اگر بر سر خوبی
 اسپ اقصد نیز خوب است سیوم رنگ بخت تصور اسپ بخواهد



آن را بوز کو نیزه همیدیان آنرا سون درن کو نیزه سرخی او مانند خود را
 سوده بیا کل اما زیبلو نخون بیارن لذت که که آنرا سرخی خود نماید

آن طور پور بود **لطف** نیز جون رختران ماسوده **سیحی** کل
 آنار سکوده **میر** اکر اپ نام سنج رنگ که نام پژو نزد های **نمای**
 مهاوی افتد مبارکت سور آن بروجند طور ما به این شانه کله در راه
 زد فور نست **ا** اکر پیش افتد همان نیزه **لطف** بود زد که نام زرد



چهارم رنگ زد که آنرا زد و کونید و میخ دان او را بین دو رن
 خواسته رزدی **باید** که ببرند **بلند** یا سعیه آن ش با مثل رزدی که در

لطف

میارک و تند خیاچه در جایگه او باشد اسپ سایر جمع شوند
بینه هر خود و دوست کام پاشد و بکرا پی که برخی خ دس خیمه
برنک کیویر باشد نادر باشد لدیق پادشاهان بود و دیگر اسپ زاده
که خیم او سپاه و محوک بود یا سعید خیم آهو پستان کو ماه نه می
اعدای او مارک خشنه بود اینه و نه جلد بود خیاچه از ما دنکرد
و اکرا خیما سرخ در شیوه او باشد و رایی سخنهاي معینه و که در شیوه
اسپ میباشد در حایت میارکی میباشد اسپ سایر سو
زده از شان آه خیم بمحابی میارک خیم آن شده بهز جوی
کرمها و در دیدن سخن مردار ناد ^{۵۰} کرز جوی در شان پاشد
لدیق خدمت شهان پاشد ^{۵۱} فصل در داشتن رنگهاي بدمون که
در معرفت رنگهاي سرخ از راه چنچ و آنده ایجینی که رنگ از دو ما

پا بر زمین حاکم را فاخته مخصوص جنگی نامار ماخت سیاه پاشد
آخر آنچه ندانند اسپی که رکن او مردیک آهی صیادانه شکستش
سفیده باشد پسندیده بیست اسپی که سپه پاپی او سفیده باشد و پیش از
سفیده بود آخر آنچه نیز ندانند اسپی که کام اعضا سی او سفیده نادو

لر بور ای اسلام



سفیده بود او معیوب دانند دیگر ای ای جل بسیار بد بشد در نیامت ای همه
بد تراست سوار او در جنگ البتنه شکست خورد یا سفیده که کردش شکسته

الآن

آنرا از چل کوئید که تمام آن خصائص را داشت و یکمای او منفیه شد و باز نداشت
 پانصد ای از چل محرکه باشد و شوسم آری شش تراکم معلوم بود و آن را
 او بود هم زنگ نخواهد ای او که باداند در هر صافی که باشد
 آن میعوب کرو و البته حتمی متعلق ب فضل و زدن که منفیه
 پیش ای این بیان نیک است و این ای این کوئید لکه سخ را و د
سخ را و د



آنرا نیز بخندیده اند ای ای ای که بگرد پانصد و خالهای او داشت و داشت

سرخ و سفید و زرد و سیاه باشد اند و جمیر کویند و اس را نهاده
خوب کنند اند **لصویر** ایک سیم سفید باشد کجا بی او کیکت کردا



اسپی که سیم او سفید باشد و بکجا بی او پر کد و بکرا صاده باشد اند
پریان شنیدست ساره کویند و مبارک و تسلی در صفت داشت
اسپی که بمال و دهم و پیشم و سفید و چهار سیم او پر کنند که بمال و دهم
اسپی که بمال و دهم و پیشم او سفید باشد حشتم و خصیمه دو سیم

بکفر

که قصبه در دست دیوب باشد و مفعده و چهار سهم او بین کبوتر
انرا اگر کوئنده دهیارگ داشته تصویر پسر بال را می بینم پر جهاد



و اسپی که رویی دکامن و قصبه و سرخ باشد نام آخشاری او
برنگ هرمه باشد انرا پرگرگ کوئنده و متوسط است
پسند اسپ را آندر چشم را بایی عیب نهاده بی که بتو

او سرچ و هرود حیثیم حیره را باشد همین اسیداً اگر جزئیم و بیو
پیو نیز کم و پیت لقظهای سرچ و سیاه را تراوید شد آنرا اگر کوئید



یعنی حروس و این قسم اسیداً بیشیم و بایل و ددم اگر سفید باشد
و پوست حیثیم و متفعده و هرچهار رسم سیاه باشد آنرا اگر درخ
کوئید این را پیزه مبارک و سیوده و صفات مند و اندیمه

الحمد لله

السبی که پوست و چشم دیال و دنفم و پشم متفعه و هر چهار
نمی هرگز نکل شیخه باشد آنرا سند و اکوئید و این نیز جوست



السبی که زدی و خوبیه سرخ باشد و بمال و ددم و پشم سفیده
سرخی آنها نجیبه باشد از این شیخه پوست کوئید و آن نیز جوست

اسی که رنگ او سفید باشد و اندک طایله بر دی در و آمده باشد
وقت بد ن و میل او سخن باشد آنرا کو در کونید اس را پنهان کنید تا مرده
لصوم اس سفید است زردی و میل سخن که آنرا کو در کو خود



اسی که تمام سفید باشد و اندک سیاهی در و کایان باشد

از این

آن را دهوند کویند این تیر نیست لکھر اسی که سفید است
آنکه سیاهی درونی پایان داشته



ایسی که رکش سفیده یا سرخ باشد ایال او دم او زرد فام
باشد آن را موح کنند کویند این تیر نیست مدد داشت
ایسی که تمام بدنه او سرخ یا سفیده یا زرد باشد دوم

سیاه باشد آن را حس کهش کو نماید این هیز نمایست
لصوبه اب سخ بارزو دم سماه که آزاد چشم کهش کو نماید



پھن را کر نیسم سفیدی ورزدی آمینه باشد آن را سده
پیلک کو نماید اگر لبرخی ورزدی آمینه باشد آن را سرمه

و این نیز نیک است اگر سیاپی و سرخی آمیخته باشد آن را دمود
کویند خوب نیست اسپی که رد هات در سرخ باسفیده یا سیاه
پیاره و پیاشد آنرا سرکشی کویند نیک است و اگر همین را دلم
باشد آنرا شتره ای کویند اینهم خوب است اسپی که کامن
او سرخ باشد و بسیاری اندک آمیخته باشد پوست و چشم
و بیال و دم دسم و متفعده او سیاد باشد آن را روشن کویند
نیک است اگر سیاپی امشترک باشد کل رد هات کویند سیاه
خوب است و اسپی که سیاپی و سرخی او برا برآورده اورا کارد
کویند این نیز میگفت آرد اسپی که پشم و بیال و دم او بسیار
وسفیدی آمیخته باشد آن را رسک کویند و اس نیز خوب
اگر همین را سفیده غایب و داشته باشد میگفت سکه کویند

اینهم خوبست و ایسی که سیاهی و سفیدی و سرخی پرا بر و شیر باشد
 و خشم و بوست و سم سیاه باشد آنرا رسانانل کوئیه اینهم خوب است
 پوس اد سیاه شده سکم دنایم بدن سرخ و سفید شده آنرا نرم باش کوئیه اینهم مبار
 آردین از سرخی باز آنرا رکت باش کوئیه اینهم خوبست و آنرا همیشہ باش و دم
 سیاه شده آنرا حب و راک کوئیه تصویر ب بوست سیاه بدن سرخ سفید باش



بسیار خوبست ایسی که پشم اوزرد و بنده بوست اد سیاه باشد آنرا بخوبی

بسیار خوبست اسپی که سیاه و سرخ و زرد باشد از این خور مکله کو نماید از
نیز خوبست آوازی که سیاه و زرد و سرخ باشد در شکمهای الوان له
منقد بین آزانهای قرار داده آنرا دلکمیت کم او را از سرخ و سبز
البیهیم آمیخته و سبز پاریک کرده آنرا آزانهای سیاه باشد تیاه
کو نماید اور آن را شیشه که نمود و خم زیر نماید کرده آنرا این را بسیار خوبست و در کنای
سرمه صبور باشد خاصه که نفع آن **لطف** کمتری که همچنان حربا بود **سبز** نماید
کر را قوانا بود **دو** و مکیت طرف کر سکنی و شکنی در آزاد و اسلامی
عاجز و مانده لشود سوارا و روز نیز در میانده اطفیفی باشد ایضا پر
حکم است که آنرا در نبند پلک کو نماید از رنگ سیاه و سرخ به جلو ط
ت رو شیشه او میون کردن طاوس کرده آنرا پارچه قرمه
پا چونه لذجور داشته باشد و ایسا رنگی نماید و انه

لصویر اسب سایه و لفیه و رنگ فروده که نه لد جوز و که مولده



رنگ و بکه قله و سمنه استقرار نهی فرع رزده و لوز را از ایان
ونگ را نیز پسندیده اند ابلق رنگ خوبست را ابلق سخ

کم بپند

که نیرو پا و فص و جریمه سفیده باشد و ماقی احصار بگرد
از ایسپار مبارک و آنند کوئی که سورا و در چه برآمد اطهار
او را آمده که در روز غرہ بگذراند که نکرا سلام بحسب نتایج کم نود
کفار ایسپار خدا تعالیٰ بگرم حوبیت از برآمی نصرت دین محظی
صلیم سلام بگزید و فرستاد و همچه سورا ایلی موذنه فتح
اول سلام همان پو و باش سبب و سوک ایل سلام رناده شد
برین تقدیر ایسپار مبارک و آنند و چکر ایشان ایلی کوئی که کام سلام
در اصل سفیدی بود کلها می ادوا صافه ناشنید و زیر رنگ که بود آن خوانید
چون کمیت دایشان نور بود ایشان ساه یاین بیز حوبیت و آرموخت
سم ایسپار نقدر و زار باشد که هم ایسپار بیو شد آنرا چهاد کی کوئی
بسپار مبارک و خسته بود و حب او مالد در شود ایلی که لصف

بِهِ مُشَحْ بَلْ شَهْ لَشْ بِهِ سَرْجِي اُورَا با حَابَ كَهْ بُوقْ طَلْوَحْ مِنْهَا يَدِي
كَهْ دَهْ اَنْهَ لَضْفَ وَكَهْ لَشْ مِنْلَ زَرْ تَحْ رَزْ دَهْ شَهْ آنْ بَسْ بَلْ عَابِهِ
وَانْهَ شَوَازْ اُورَزَوْ حَرْبَ وَتَمْنَنْ طَغْرَيْ بَادْ آنْ رَا دَبْوَا جَهْكَهْ كَوْنَهْ
لَصَوْرَيْ بَسْ سَرْجَ وَزَرْ كَهْ آنْ رَا دَبْوَا جَهْكَهْ مَسْكُونَهْ



كَهْ لَضْفَ مِنْشَرْ اِينْ بَسْ بَهْ بَاهْ شَهْ بَاهْ قَيْ رَزْ دَهْ رَا سَادِيْ حَبْ

این فن حیوان که همه آن را که خود را سب اکر سکل می‌پویند می‌دانند
می‌دانند حیوان را که خود را پیچیده نشانند می‌دانند خود را داده اکر سکل
آن مار را دو دیابع در پنج ماهه را پیچیده می‌دانند اکر سب می‌دانند
بسیه کام دسته حیله و سه دو مسیاه شاه آن عیر مکان شده

معیوب



برد سب پیه که کهای کهدن سیاه و سرخ باشد آن عیر خوب است فصل در
در موج عرب زن است ما شده بیان لیکت ای اهل بحر به جی که همه

که اگر رسب نقره حشمت کل سفید باشد پسندیده اند اگر مرد
پوره کل زرد باشد پا سفید آزاد نیز خوب گفته اند زرد کل
سرخ با سفید نشانه خوب است اگر اسپ سیاه کل سفید باشد پنجه های
اسپ های رنگ که بود اگر کل سرخ و سفید بود مبارک و آنکه اما کل
سیاه چهار تر شک است که باشد بید و ناپسندیده اند باب و دیلم
پنجهای موی اعضای او جوان در یک کله سیخ نمود اعضای است
شش محل و هشت نوع عینه با شکل مختلف تسبیح اول بود چهار دو
اسپ که در دستی بود فوج اول تسبیح شکل کردنس است بود
اگر تسبیح موی بین اسپ بین نوع نیست نوعی دیگر ندارد
و در قاع شود نوع دو متصدی باشد نوع سیوم تسبیح مانند هم
باشد نوع چهارم مانند سر زبان کاد با که بیرون کوشالیم نماید

یک سهان باشد برای نجع مجهود آن سه هیچ به چهار نجع که در گل
است اگر بر ناصبه از پد واقع شود نجع دیگر مردن آمیخت
کوشیده نجع دیگر درین کوشیده این بجهای مسند است اگر
کوشیده



یا نیانشنه تقدیمی نیست فصل بده من در معرفت بجهای
که این نجیر به آنرا عجب می شمارند اول نجع قول نجع است

که عیند وان آنرا کاکدی کو نید و راصی طلاج جام قولنج دوست
خواهند پس آن قولنج بوسرو دشی ریانه و در عیند این را
در بخل راه رار کاه کو نید و این نسخ بغايت خوم پيدا و تبرن
ل تهات هر سعکم مبنی است و شاهزاده عجیب که مکبه حال و پستان
برادر کاه بود و بکر حمامی سچها که نهاده اگر واقع شود نامهار
اگر کسی را چون اینسته و پکرا پیاپی کاه او جمع شود و بکر و مهان
سوار تهایی پی ایم باز بر من بشن اگر سخ و افع شود نامهار
که بکر زیر شیوهای هست ایجا که است وان شود و بزر خاره
بیش از هشت و برتا هشت و فرخانه و فردش بزرانه و سارجه
پرسا خدعا دبر زهاد و بمال سچها و بسرمهایها و براطاف سخ و دم
صلحها که نه کور شده اگر بک بیخ یار و بیخ واقع شود آنرا شوم بمحب و تقد